



درآمد:

بهره برداری ابزار نهضت آزادی از جایگاه و مکانیت آیت الله طالقانی در طول نزدیک به سه دهه پس از پیروزی انقلاب، چیزی جز جبران کاستی های جاهتی خود در میان توده های مسلمان که پیوسته به عملکرد نیروهای ملی گرا به دیده تردید نگریسته اند، نبوده است. مرحوم طالقانی همواره فرا ملی می اندیشید و عمل می کرد و عضویت وی در نهضت آزادی در واقع بر اعتبار آن حزب افزود و چیزی بر او نیفزود. زیرا وی آزاده تر از آن بود که در حصار تنگ احزاب و گروه ها بگنجد.

حجت الاسلام والمسلمین روحانی، در این گفت و گو به بررسی تاثیر آیت الله طالقانی بر نهضت آزادی پرداخته و پاره ای از خاطرات خود را درباره وی بیان داشته است.

■ «آیت الله طالقانی و نهضت آزادی» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی

اندیشه و آرمان طالقانی با نهضت آزادی فاصله زیادی داشت...

روحانیت تکیه می کردند و اینکه دین مبین اسلام نیازی به آخوند و ملا و مجتهد ندارد. این نشان می دهد که مرحوم آیت الله طالقانی چگونه خود را قربانی کردند. از این جهت می گویم امثال ایشان خود را قربانی کردند که اگر در قم می ماندند، از نظر مقام علمی و شخصیت و موقعیت روحانی از جایگاه والایی برخوردار می شدند. آقای طالقانی از حوزه دست شستند و به تهران آمدند و در جمع این دانشگاهیان وارد شدند تا بتوانند دل ها را به هم نزدیک کنند و به وحدت حوزه و دانشگاه جامه عمل بپوشانند. اما از آن طرف این ناروایی ها را مشاهده می کنیم. نمی توانم بگویم که نمی فهمیدند و از توطئه دشمن بی خبر بودند و از جدایی حوزه و دانشگاه و فاجعه ای که این جدایی می توانست به بار بیاورد، اطلاع نداشتند. حالا به چه دلیلی این گونه فکر می کردند و چه انگیزه ای در کار بود که اینها از نزدیک شدن حوزه و دانشگاه پرهیز داشتند و در این جهت قدمی برنداشتند، جای تأمل و تعمق دارد. اگر به کتاب ها و نوشته های این آقایان و روشنفکران آب ها و دانشگاهیان مراجعه کنید، در آنها کمتر مطلبی می یابید که در جهت ایجاد وحدت حوزه و دانشگاه باشد و غالباً در نوشته هایشان در جهت تخریب این رابطه عمل کرده اند و انتقاداتشان جنبه تخریبی دارد. در هر صورت اینها چیزهایی است که نشان می دهد که از طرف عناصر دانشگاهی نه تنها در جهت ایجاد وحدت بین حوزه و دانشگاه گامی برداشته نمی شد، بلکه در جهت تخریب این رابطه و استواری دیوار رضاخانی، بیشتر کوشش می کردند.

به شهادت آثارشان، شما ظاهرأ مرحوم جلال آل احمد را مستثنی می کنید.

انصافاً تحولی که در جلال آل احمد ایجاد شد، یک تحول اساسی بود و او نه تنها از نظر اعتقادی که از نظر بینش سیاسی هم بسیار عمیق فکر می کرد. نکاتی را که ایشان روی آنها انگشت گذاشته و انتقاداتی را که بر قشر روشنفکر وارد کرده، کاملاً نشان می دهد که مسائل را بسیار خوب و عمیق درک می کرد و ضعف و کاستی قشر روشنفکر را کاملاً دریافته بود. سوز و گداز مرحوم آل احمد همین بود که روشنفکران در قبال حوزه و روحانیت، نه تنها به وظایفشان عمل نکردند، بلکه در صف دشمن و در مقابل روحانیت ایستادند. همین امر نشان می دهد که دغدغه تقابل روشنفکران با حوزه و روحانیت، مختص من نیست، بلکه جلال

مطهری، مرحوم آیت الله طالقانی و جمعی از طلاب جوان تر از جمله شهید مفتاح. در این مراسم اساتید دانشگاه یا رجال سیاسی دانشگاهی یکی پس از دیگری سخنرانی کردند، از جمله حسن صدر، مهندس بازرگان که هر کدامشان در صحبت هایشان به مناسبت بحث اسلام و مبعث حضرت پیامبر (ص) و رسالت آن حضرت، به حوزه ها و علما انتقادها و تاخت و تازهای داشتند. حال اگر انتقاد، انتقاد سازنده و علمی بود، جای نگرانی و گلّه نبود، اما به صورت تخریبی بود، از جمله اینکه می گفتند: «شیخ رجبعلی ها در قم جمع شده اند و جز بیکاری و ولنگاری کاری ندارند و سربرار جامعه هستند».

در حضور مرحوم طالقانی و شهید مطهری؟
بله، در حضور آنها و اساتید دیگری که در آنجا حضور داشتند، می گفتند که اینها به اسلام خدمت نمی کنند. حسن صدر هم به



یکی از تفاوت های اندیشه های طالقانی و نهضت آزادی این بود که آیت الله طالقانی به شدت به دنبال براندازی رژیم بود و شاه را قبول نداشت و آنها دنبال این بودند که شاه سلطنت کند نه حکومت. شاه پس از به زندان انداختن سران نهضت آزادی در عمل دریافت که آنها متنبه شده اند و لذا در سال ۱۳۴۶ به مناسبت جشن تاجگذاری، همه آنها را آزاد کرد، اما دبری نپایید که آقای طالقانی مجدداً دستگیر شد، اما پای مهندس بازرگان تا سال ۵۷ به زندان نرسید و به طور کلی از صحنه مبارزات جاری کنار رفت.

صورت جوک و مسخره مطالبی را گفت و باعث خنده حضار و استهزای روحانیون شد. بعدها توسط طلابی که از حوزه به جشن دانشگاه رفته بودند، جزوه ای منتشر شد با عنوان «در جشن دانشگاه چه گذشت؟» و صحبت های آنها را جواب داده و حرف هایشان را رد کرده بودند. آنها به شدت روی تر اسلام بدون

از چه تاریخی و چگونه با مرحوم آیت الله طالقانی آشنا شدید و چه ویژگی هایی را از ایشان به خاطر دارید؟

با درود و طلب رحمت و مغفرت برای مرحوم آیت الله طالقانی رحمت الله علیه و اعلی الله مقامه. آشنایی من با ایشان از سال ۴۰، ۳۹ شروع شد. ما به مسجد هدایت می رفتیم و در مراسمی که آنجا بود شرکت می کردیم. مرحوم طالقانی از دوره طلبگی با مرحوم پدر من هم آشنا بودند و از این جهت به ما لطف داشتند. وقتی که به مسجد هدایت می رفتیم، چیزی که برایم جالب بود، این بود که مرحوم آیت الله طالقانی با یک بهجتی از ما می خواستند که با دانشجویانی که به آنجا می آمدند و در صف نمازگزاران بودند، گرم بگیریم و بسیار خوشحال می شدند که طلبه ها را در کنار دانشجویان ببینند. باید عرض کنم که آقای طالقانی، در واقع خودش را قربانی کرد، از قم به تهران آمد تا آن دیوار سیاه رضاخانی را که بین حوزه و دانشگاه کشیده شده بود، فرو ببرد و بین حوزه و دانشگاه پیوندی را به وجود آورد. اساساً این رسالت و عظمت آقای طالقانی بود که بدرستی درک کرد که استعمار با ایجاد اختلاف بین حوزه و دانشگاه چه ضربه ای به کشور ما زده است و چگونه تلاش کرده تا نسل های تحصیلکرده را از یکدیگر دور کند و بین آنها اختلاف پدید آورد. لذا با تمام قوا به صحنه آمد تا بتواند این ترند و توطئه را درهم شکند و اجازه ندهد که فاصله حوزه و دانشگاه عمیق تر شود و آنها از یکدیگر دور شوند و استکبار جهانی به اغراض و امیال استعمار خود برسد. به همین جهت بود که ایشان به محیط دانشگاهی و به میان روشنفکران آمدند و تلاش کردند این دیوار را از بین ببرند و به وحدت حوزه و دانشگاه جامه عمل بپوشانند. اما نکته ای که در اینجا وجود دارد این است که طرف مقابل، یعنی کسانی که در دانشگاه حضور داشتند، با اینکه از رجال سیاسی و از شخصیت های برجسته کشور بودند و مسائل سیاسی را خوب حلای می کردند، نه تنها گامی در جهت نزدیک شدن وحدت حوزه و دانشگاه بر نمی داشتند، بلکه عملاً سعی می کردند به این اختلاف، بیشتر دامن بزنند و حوزه و دانشگاه را از هم دورتر کنند. خاطره ای دارم که به سال ۱۳۴۶ مربوط می شود. به مناسبت مبعث حضرت رسول (ص)، دانشگاه جشنی گرفت. از اساتید دانشگاهی، افرادی حضور داشتند. از حوزه هم کسانی در این جمع حضور یافتند، از جمله آیت الله استاد مرتضی

پایان



حساس بود و خطر بهیابیت را خطری جدی می دید. گروه هایی که در این تشکیلات، نقش اساسی را بازی می کردند، از این حساسیت آقای حلیبی سوء استفاده کردند و ظاهر امر این گونه نشان دادند که بنیانگذار انجمن، آقای حلیبی است و برنامه این تشکیلات به وسیله

آل احمد هم با آن خلوصی که داشته این مسئله را درک و به زیباترین وجه، بیان کرده است. از نظر شما بین اندیشه و عملکرد مرحوم آیت الله طالقانی و اندیشه مسلط بر نهضت آزادی، چه مرزبندی هایی وجود دارند؟ نکته قابل ذکر این است که گروه ها و احزاب سیاسی در ایران از زمان های دور به این حقیقت رسیدند که در میان ملت ایران جایگاهی ندارند. در برهه ای از نهضت ملی شدن نفت، روشنفکران و احزاب باورشان شد که بدون روحانیت می توانند خودی نشان بدهند و مردم را به سوی خود جذب کنند، اما در عمل در یافتند که این پیروزی این نهضت هم به برکت وجود شخصیت هایی چون آیت الله کاشانی میسر است. ایشان بودند که در کنار مصدق ایستادند و مبارزه را اوج بخشیدند. وقتی که آن خنجر از پشت زدن و بی وفایی کردن بعد از نهضت ملی شدن نفت به وقوع پیوست و اغلب گروه ها و احزاب، به آیت الله کاشانی خیانت و سعی کردند ایشان را در اذهان مردم بدنام و ذهنیت منفی در آنها ایجاد کنند، نه تنها شکست خوردند، بلکه به طور کلی موقعیت و پایگاه خود را در میان مردم از دست دادند. من در دوران ملی شدن صنعت نفت حضور نداشتم و از آن دوران خاطراتی ندارم، اما وقتی بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، ما به تدریج وارد جامعه شدیم و از مسائل سیاسی اطلاع پیدا کردیم، دیدیم که مردم عادی و مردم کوچک و بزرگ به شدت به این گروه ها بدبین هستند. اسم جبهه ملی که می آمد، برای مردم نفرت انگیز بود و در نتیجه، این گروه ها جایگاه و نقششان را به طور کلی در جامعه از دست دادند و منزوی شدند. در میان اینها کسانی بودند که نشستند و ارزیابی کردند و این عامل را یافتند که علت گریز مردم و نفرتشان از اینها دو چیز هست، یکی بی توجهی به مذهب و دیگر دوری از روحانیت. لذا می بینیم که از دل جبهه ملی چهره هایی سر برآوردند که هم سعی می کنند با چهره مذهبی فعالیتشان را در جامعه دنبال کنند و هم روحانیون را در میان خودشان داشته باشند و به رغم اینکه «تر اسلام منهای روحانیت» در رأس برنامه هایشان است، از وجود روحانیون هم استفاده می کنند. اینکه می بینید نهضت آزادی، آیت الله طالقانی را در رأس بنیانگذاران نهضت آزادی قرار می دهد، به همین دلیل است که به این نکته می رسد که بدون حضور یک روحانی در این جمع، نمی تواند در میان جامعه نفوذ و موقعیتی کسب کند و پایگاه مردمی داشته باشد. تنها نهضت آزادی این کار را نکرد. گروه های دیگر هم به همین روال پیش رفتند. مثلاً انجمن حجتیه هم به همین شیوه عمل کرد. به همان نحوی که آیت الله طالقانی نسبت به وحدت حوزه و دانشگاه حساسیت داشت و این اهتمام و حساسیت و رسالت او در جهت نزدیک کردن حوزه و دانشگاه باعث شد که نهضت آزادی از نام و جایگاه اجتماعی ایشان، سوء استفاده و با عضویت ایشان در آن تشکل، در واقع برای خود موقعیتی کسب کند، انجمن حجتیه هم در اصل، همین کار را کرد. مرحوم آقای حلیبی نسبت به بهیابیت، بسیار

کاشانی و فدائیان اسلام که بودند؟ در همان جا هم که ظاهر از روحانیت دفاع می کند، به تحریف تاریخ می پردازد. بنابراین می بینیم که هم و غم آیت الله طالقانی، وحدت حوزه و دانشگاه بود، در حالی که عملکرد نهضت آزادی به تخریب این ارتباط منتهی می شد. آیت الله طالقانی طرفدار حاکمیت اسلام به معنی واقعی کلمه بود، اما اینها دنبال اسلامی بودند که با شرایط روز تطبیق کند، در حقیقت نوعی اسلام آمریکایی. کتاب های مرحوم مهندس بازرگان یعنی «مطهرات»، «راه انبیا راه بشر» و امثالهم به گونه ای اسلام را معرفی می کنند که در شرایط روز، قابل قبول باشد، از جمله اینکه نماز را به عنوان ورزش و وضو را به عنوان طهارت و بهداشت مطرح می کند. بدیهی است که این نگرش، در مواضع فراوان با اندیشه آیت الله طالقانی تفاوت دارد.

سوم اینکه بزرگ ترین هدف آیت الله طالقانی، سرنگونی شاه بود، یعنی همان هدف امام و روحانیت که «براندازی رژیم» بود. شما اگر اسنادی را که نهضت آزادی منتشر کرده است، مطالعه کنید، می بینید که مهندس بازرگان در روز اعلام موجودیت



آقای طالقانی، در واقع خودش را قربانی کرد، از قم به تهران آمد تا آن دیوار سیاه رضاخانی را که بین حوزه و دانشگاه کشیده شده بود، فرو ببرد و بین حوزه و دانشگاه پیوندی را به وجود آورد. اساساً این رسالت و عظمت آقای طالقانی بود که پدرستی درک کرد که استعمار با ایجاد اختلاف بین حوزه و دانشگاه چه ضربه ای به کشور ما زده است و چگونه تلاش کرده تا نسل های تحصیلکرده را از یکدیگر دور کند و بین آنها اختلاف پدید آورد.

نهضت آزادی می گوید، «ما مسلمانیم، مصدقی هستیم، ایرانی هستیم، قانون اساسی را درست قبول داریم و نؤمن ببعض و تکفر ببعض نیستیم»، یعنی که همه اصول آن را قبول داریم و به اصول ۳۱، ۳۰ و ۳۲ متمم قانون اساسی که می گوید سلطنت باید نسل اندر نسل در خاندان پهلوی ادامه پیدا کند، پایبند هستیم. بعد از مهندس بازرگان، حسن نزیه دومین نفری است که می آید و در آنجا سخنرانی می کند. این مطلب را تصریح می کند که ما معتقد به نظام سلطنتی و وفادار به آن هستیم، باید سلطنت نسل اندر نسل در خاندان پهلوی ادامه پیدا کند، منتهی شاه باید سلطنت کند نه حکومت. این چیزی نبود که با سیاست و اندیشه آیت الله طالقانی همخوانی داشته باشد، لذا می بینیم که در دوران مبارزه، آنها به خاطر اینکه در مقطعی فکر می کردند که آن حرکت امام، قبل از ۱۵ خرداد شاه را سرنگون می کند، به شدت و سرعت و شتابزده حرکت کردند و باعث شد که رژیم هم طبق سیاست آمریکا، برای گوشمالی دانشان، چند سالی آنها را زندانی کند. یکی از تفاوت های اندیشه های طالقانی و نهضت آزادی این بود که آیت الله طالقانی به شدت به دنبال براندازی رژیم بود و شاه را قبول نداشت و آنها دنبال این بودند که شاه سلطنت کند نه حکومت. شاه پس از به زندان انداختن سران نهضت آزادی در عمل دریافت که آنها متنبه شده اند و لذا در

ایشان، پایه گذاری شده و تشکیلات را ایشان می گرداند، ولی این، رو بنای قضیه است. زیربنای قضیه این است که تشکیلات از جای دیگری آب می خورد و آقای حلیبی در حقیقت، دکور بود. آن تشکیلاتی که انجمن حجتیه به وجود آورد و توانست توسط آن در جامعه، نفوذ کند و نسل جوان، مخصوصاً جوانان مذهبی را از سیاست و مبارزه دور کند و به سوی یک سلسله کارهای رونیایی و ظاهری بکشاند، چیزی نبود که بنیانگزارش آقای حلیبی باشد. اما آنها از موقعیت و حساسیت آقای حلیبی سوء استفاده کردند و اینگونه جلوه دادند که در رأس تشکیلات، یک آخوند نشست است و به این ترتیب در جامعه برای خود موقعیتی را دست و پا کردند. همین کار را نهضت آزادی انجام داد. از حساسیت آقای طالقانی در مورد وحدت حوزه و دانشگاه، سوء استفاده کرد و آقای طالقانی هم خودش را قربانی کرد و به صحنه آمد تا بتواند توطئه استعمار جهانخواه را که به دست رضاخان عملی کرده بود، از بین ببرد. بین اهداف مرحوم طالقانی و اهداف نهضت آزادی، تفاوت های فاحشی وجود دارند. آقای طالقانی قائل به وحدت حوزه و دانشگاه بود، در حالی که از نهضت آزادی هیچ مطلبی نمی بینید که در جهت تحقق این هدف باشد و در این راستا گامی برداشته باشد. حتی قبل از ۱۵ خرداد ۴۲، وقتی که نهضت آزادی در پشتیبانی از روحانیت اعلامیه داد، موضوع اعلامیه هیچ ربطی به وحدت حوزه و دانشگاه ندارد و با همان اعلامیه هم به روحانیت ضربه زده است. اولین اعلامیه ای را که نهضت آزادی در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی صادر کرده، مطالعه کنید. عین اعلامیه الان در اختیارم نیست، لذا نقل به مضمون می کنم. در آن اعلامیه، نهضت آزادی اظهار مسرت می کند از اینکه روحانیت بعد از ۶۰ سال غیبت از صحنه سیاسی، بار دیگر به صورت دسته جمعی به صحنه آمده است. این، تحریف آشکار تاریخ و ظلم است. اگر روحانیت بعد از شهریور ۲۰ بکلی از صحنه کنار رفته بود، پس مرحوم مدرس که بود؟ پس حرکت علمای آذربایجان، علمای خراسان، علمای اصفهان علیه رضاخان چه بودند؟ آیت الله انگجی، میرزا آقا تبریزی و شخصیت هایی که در دوران رضاخان دستگیر شدند، زندان رفتند، تبعید شدند، که بودند؟ مرحوم پهلوی یا مرحوم شیخ محمد تقی بافقی، که بودند؟ بعد از جریان شهریور ۲۰، آیت الله



آرشیو نهضت ۸۵. مراسم ترسیم شهید مطهری در حسینیه ارشد.





سال ۱۳۴۶ به مناسبت جشن تاجگذاری، همه آنها را آزاد کرد، اما دیری نپایید که آقای طالقانی مجدداً دستگیر شد. پای مهندس بازرگان تا سال ۵۷ به زندان نرسید و به طور کلی از صحنه کنار رفت. اگر اسناد منتشره نهضت آزادی را ملاحظه کنید، می بینید که نخستین اعلامیه منتشر شده توسط نهضت آزادی در دهه چهل، سال ۱۳۴۳ است و آخرین اعلامیه شان در دهه پنجاه، در شهریور سال ۵۷. در همان اعلامیه ۶ شهریور ۱۳۵۷ هم که فریاد استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی و فریاد مرگ بر شاه در سراسر کشور طنین انداز شده، نهضت آزادی چه می گوید؟ می گوید، «ایا وقت آن نرسیده است که شاه از سلطنت کناره گیری کند تا جانشینان او با عبرت از سرنوشتش، به قانون اساسی عمل کنند؟» یعنی باز نظام پادشاهی را می خواهد حفظ کند و سلطنت نسل اندر نسل در خاندان پهلوی ادامه پیدا کند؛ اما به این نتیجه رسیده است که در مورد شاه چاره ای نیست و او باید برود. در عین حال که در اعلامیه این را می نویسد، می بینیم که مهندس بازرگان وقتی به نوفل لوشاتو می آید، به امام می گوید، «اجازه بدهید شاه سلطنت کند نه حکومت. حالا که شاه متنبه شده و توبه کرده و پیام انقلاب را دریافت کرده، شما هم به ایشان اجازه بدهید که بماند». امام ناراحت شدند و در یک سخنرانی که در صحیفه آمده است، گفتند، «کسی که دستش تا مرقف به خون جوانان این ملت آغشته است، آن همه جنایت کرده، آن همه ظلم کرده، جوانان ما را در شکنجه گاه ها به قتل رسانده، ما به او بگوییم اقا! بفرمایید بنشینید آن بالا و مشغول الواتبتان باشید؟ (عین تعبیر امام است) بگوییم حالا سلطنت کن حکومت نکن؟ کدام دین، کدام وجدان، کدام انسان، کدام عقل این را می پذیرد؟» خلاصه امام پرخاش کردند و مهندس بازرگان هم قهر کرد و بدون خداحافظی از امام برگشت. من الان اعلامیه آقای قطب زاده و آقای دکتر یزدی را دارم، اینها دیدند خیلی بد شد و نهضت آزادی زیر سؤال رفت و بدون اینکه از فرد خاصی نام ببرند، اعلامیه دادند و بعضی از عناصر سستی را که سیاست گام به گام را پیش می برد، محکوم کردند و گفتند که «اینها راه امام را در پیش نرفته اند و راه انقلاب را در پیش نرفته اند و ما اینها را محکوم می کنیم.» جالب اینجاست که حتی اینها خودشان هم این طور برخورد کردند. به هر حال نهضت آزادی تا آخرین روز سقوط شاه هم وفاداریش را به نظام سلطنتی، حفظ کرد، در حالی که آیت الله طالقانی، حتی قبل از آغاز نهضت امام، هدفش سرنگونی رژیم و جرثومه فساد بود. همان گونه که عرض کردم وحدت حوزه و دانشگاه به قدری برای آقای طالقانی مهم بود که فکر می کرد با شرکت در جمع اینها و همکاری با نهضت آزادی، می تواند به نوعی دیوار رضاخانی را که موجب دوری حوزه و دانشگاه از هم می شد، بردارد، اما می بینیم که آیت الله طالقانی راه خودش را می رود و نهضت آزادی راه خودش را.

تفاوت مهم دیگر حمایت آیت الله طالقانی از مبارزات مسلحانه است که نهضت آزادی به کلی با آن مخالف بود. آیت الله طالقانی در این راستا تا نزدیکی شهادت هم پیش می رود و با تمام قوا در جهت تقویت این روند می کوشد و صدمات بسیاری را متحمل می شود. ظاهراً او در نهضت آزادی حضور دارد، ولی بین ایشان و سران نهضت آزادی، تفاوت های آشکاری وجود دارند. به نظر شما آثار مثبت حضور آیت الله طالقانی در نهضت آزادی کدامند؟

همان اعلامیه های نیمبندی را که در حمایت از روحانیت می دادند، نتیجه حضور ایشان بود. آیت الله طالقانی نهایت سعی خود را می کرد که آنها را به روحانیت نزدیک کند. پس از قیام ۱۵ خرداد اعلامیه هایی در حمایت از امام توسط نهضت آزادی منتشر شده بود که سران نهضت، از جمله مهندس بازرگان، آنها را رد می کردند و می گفتند، «صحت ندارد»، «چرا؟ چون قاطعیتی که در آن اعلامیه ها برای مخالفت با شاه وجود دارد، چیزی نیست که مورد قبول سران نهضت آزادی بوده باشد. به نظر می رسد کسانی که این اعلامیه ها را نوشته اند، تحت تأثیر نظرات آیت الله طالقانی بوده اند و نظرات ایشان را اعمال می کردند. تفاوت دیگر آیت الله طالقانی، با نهضت آزادی، در مورد نوع نگاه ایشان به آمریکا است. آیت الله طالقانی آمریکا را به عنوان یک جهانخوار متجاوز فزونخواهی که بزرگ ترین خطر برای این کشور محسوب می شود، تلقی می کرد، اما نهضت آزادی همانند جبهه ملی معتقد بود که ما بدون کمک آمریکا، اصلاً نمی توانیم نفس بکشیم، نمی توانیم در جامعه حضور داشته باشیم. وجود موجودیت ما بسته به همخوانی ما با سیاست آمریکاست. در سال ۱۳۴۳ که کاپیتولاسیون احیا می شود؛ هیچ یک از گروه های سیاسی، نفس نمی کشند، نه آنهایی که دم از بان ایرانیسم می زدند، نه آنهایی که دم از ناسیونالیسم می زدند و می گفتند، «چو ایران نباشد تن من مباد» صدا از آنها در نمی آید، چرا چون اعتقاد داشتند موضعگیری علیه کاپیتولاسیون، در واقع موضعگیری علیه آمریکاست و در این شرایط، خلاف اصول سیاسی است که علیه آمریکا موضعگیری کنیم و حال آنکه آیت الله طالقانی اگر در آن مقطع در زندان نبود، مسلماً اعلامیه

تفاوت

آیت الله طالقانی آمریکا را به عنوان یک جهانخوار متجاوز فزونخواهی که بزرگ ترین خطر برای این کشور محسوب می شود، تلقی می کرد، اما نهضت آزادی همانند جبهه ملی معتقد بود که ما بدون کمک آمریکا، اصلاً نمی توانیم نفس بکشیم، نمی توانیم در جامعه حضور داشته باشیم. وجود و موجودیت ما بسته به همخوانی ما با سیاست آمریکاست. در سال ۱۳۴۳ که کاپیتولاسیون احیا می شود؛ هیچ یک از گروه های سیاسی، نفس نمی کشند، نه آنهایی که دم از بان ایرانیسم می زدند، نه آنهایی که دم از ناسیونالیسم می زدند و می گفتند، «چو ایران نباشد تن من مباد».

می داد و یا سخنرانی می کرد و موضع بسیار قاطعی را اتخاذ می کرد، چنان که در جریان سرمایه گذاری های آمریکایی ها در ایران در سال ۱۳۴۹ که عده ای از سرمایه گذارهای پول پرست آمریکا، مثل راکفلر، به ایران آمدند و آن برنامه را اجرا کردند، آیت الله طالقانی موضعگیری کرد و بلافاصله هم دستگیر شد و به زندان افتاد، در حالی که نهضت آزادی در آن مقطع، باز نفس نکشید. یک نکته ای را من در اینجا عرض کنم که به قول ما طلبه ها دفاع شبهه مقدر است. یک زمانی آقای مهندس بازرگان رحمه الله علیه این جمله را گفته بود که، «آقای روحانی نسبت به ما کم لطفی کرده. اگر ما علیه کاپیتولاسیون اعلامیه ندادیم، به خاطر این بود که در زندان بودیم.» آقای دکتر یزدی هم چند سال قبل، در روزنامه شرق، باز این مسئله را مطرح کرد. درست است که در آن زمان سران نهضت آزادی در زندان بودند، ولی در ۱۳ آبان ۴۳ که امام تبعید می شوند و یا در ۴ آبان ۴۳ که امام سخنرانی می کنند و ۲۱ مهر ۴۳ که کاپیتولاسیون در مجلس شورای اسلامی تصویب می شود، باز هم اینها هیچ عکس العملی نشان نمی دهند. آنها نه در مورد کاپیتولاسیون و نه در مورد تبعید امام، عکس العملی نشان نمی دهند، اما یک هفته بعد از تبعید امام، وقتی که بنزین گران می شود و تاکسیران های تهران در اعتراض به گران شدن بنزین دست به اعتصاب می زنند، اعلامیه می دهند و از تاکسیران ها حمایت و گرانی بنزین را محکوم می کنند، مگر سران نهضت در آن دوره در زندان نبودند؟ یعنی از دیدگاه نهضتیون، گران شدن بنزین مهم تر از قانون کاپیتولاسیون بود.

بله، این تفاوت عمده ای بود که بین آیت الله طالقانی و آنها وجود داشت. آیت الله طالقانی سعی می کرد اولاً با حضورش در آن جمع، تا حدی از تندروی های آنها علیه روحانیت جلوگیری کند. شعار «اسلام منهای روحانیت» بعد از حضور آقای طالقانی در نهضت آزادی، دست کم به شکل صریح مطرح نشد. درست است که نهضت آزادی در آن مقطع، در جهت وحدت حوزه و دانشگاه هم تلاشی نمی کرد، اما در جهت تخریب آن هم آشکارا فعالیت نمی کرد و در مقاطعی سعی داشت به خاطر حضور آیت الله طالقانی، بیشتر با روحانیت کنار بیاید.

این جریان تا سعی کردند رابطه بین آیت الله طالقانی و روحانیت به این مرجعیت را کم رنگ جلوه دهند. با توجه به اشرافی که جناب عالی به این موضوع دارید، نکات برجسته ای از پیوند بین مرحوم آیت الله طالقانی و روحانیت را ذکر کنید.

آیت الله طالقانی از شخصیت هایی بودند که با بزرگان حوزه، مخصوصاً با پدر بنده، ارتباط داشتند، ولی ارتباط امام با آقای طالقانی، یک ارتباط ممتد و سابقه داری بود و آندو با هم مکاتبه داشتند و بسیاری از مسائل را با هم ردوبدل می کردند. لاقلاً الان همه می دانند که در جریان حرکت مسلحانه، آیت الله طالقانی به امام نامه نوشتند و جهت تأیید این حرکت از ایشان یاری خواستند. من در نجف که بودم، می دیدم افرادی که نزد امام



از دیدگاهش ۸۵ مراسم ترحیم شهید مطهری در حسینیه ارشاد.



بین می‌برند، همان روحانیونی هستند که دارند با اینها همکاری می‌کنند، ولی متأسفانه بعضی از برادران روحانی ما، متوجه این سوءاستفاده‌های نیستند. به نظر من این جریان دنباله همان سوءاستفاده‌هایی است که در گذشته از روحانیون صورت می‌گرفت و الان هم به همان شیوه دنبال می‌شود. اگر برادران روحانی ما از تاریخ درس گرفته بودند، شاید چنین سرنوشت نادرستی برایشان رقم نمی‌خورد، اما از تاریخ درس گرفتن هم کار هر کسی نیست. قرآن می‌فرماید «لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الالباب...»

اولی‌الالباب باید از تاریخ درس بگیرند. هرکسی این توان را ندارد. امام از تاریخ درس‌های بسیار ارزشمندی گرفتند و واقعاً دیدیم که توانستند در مقابل آن همه حوادث، راه خودشان را پیش ببرند و هیچ قدرتی، هیچ تشکیلاتی و هیچ نیرویی نتوانست در ایشان نفوذ کند. اولین درسی که امام از تاریخ گرفتند این بود که مسئله اطرافیان و این صحبت‌ها نباشد. اطرافیان و عوامل نفوذی هرگز در امام تأثیری نداشتند. بسیاری از علما و روحانیون برای امام نامه نوشتند و خواستند

می‌کشیم و «شهیدنما» می‌کنیم و می‌گوییم ساواک شما را کشته.»

به هنگام اقامت امام در پاریس، ارتباط ایشان با مرحوم آیت‌الله طالقانی به چه نحو بود؟ ظاهراً اعلامیه‌ها را مرحوم احمد آقا برای ایشان می‌خواندند.

من خیلی در جریان این مسئله نیستم. تنها چیزی که می‌دانم این است که آیت‌الله طالقانی از طرف امام، عضو شورای انقلاب بودند و امام در مواردی نظر شورای انقلاب را بر نظر خودشان مقدم داشتند، از جمله در مورد انتخاب مهندس بازرگان به نخست‌وزیری که امام نظر چندان مثبتی نداشتند، به خصوص بعد از برخوردی که در پاریس بین امام و ایشان پیش آمد، امام دریافتند که ایشان نمی‌تواند یک دولت انقلابی را اداره کند و رسالت و مسئولیتی متناسب با شرایط را به عهده بگیرد، ولی هنگامی که نظر اعضای شورای انقلاب، متوجه مهندس بازرگان بود، امام نظر آنها را بر نظر خود مقدم دانستند. **گفته می‌شود که مرحوم آیت‌الله طالقانی با این انتخاب موافق نبودند.**



که از مجاهدین خلق حمایت کنند. ایشان با اینکه از وطن دور و در بلاد غربت بودند، گفتند که اینها منحرفند. همین طور هم در اختلافات داخلی، می‌دانید که یکی از شگردهای استعمار این بود که وقتی انقلابی و حرکتی در جامعه اوج می‌گرفت، آنها سعی می‌کردند با ایجاد اختلاف در میان رهبران روحانی یا مردمی، آن نهضت را با شکست مواجه سازند، اما امام از لحظه شروع نهضت تا پیروزی آن، لحظه‌ای حاضر نشدند این اختلافات را بپذیرند. شاید یکی از عوامل تبعید امام به نجف این بود که ایشان را گرفتار مجموعه‌ای از اختلافات درون روحانیت سازند و کاری کنند که مبارزه با شاه و آمریکا، یکسره به فراموشی سپرده شود. بلافاصله پس از عزیمت امام به نجف، شب‌نامه‌هایی پخش شدند که سراسر توهین به شخص ایشان بودند. تن از روحانیونی که در حال حاضر در قید حیات هستند، این اعلامیه‌ها را نزد امام بردند و گفتند، «یا پاسخ بدهید یا تکذیب کنید و یا اجازه بدهید که ما دفاع کنیم.» امام پاسخ دادند، «دیگر مجالی برای دفاع از خود نمانده است. اگر مجالی باشد باید از اسلام دفاع کرد.» و هرگز حاضر نشدند به این جوسازی‌ها و سمپاشی‌ها اذیت کنند. امام می‌دانستند که اگر وارد این جریان‌ها بشوند، این رشته سر دراز دارد. هر چه حمله‌تحرک‌گرایی این نجف به امام بیشتر شد، امام حمله به شاه و آمریکا را تشدید کردند و این بزرگ‌ترین درسی بود که امام از تاریخ گرفتند. ■

به هر جهت نظر اکثر اعضای شورای انقلاب، موافق انتخاب مهندس بازرگان بود.

از امتداد سوء استفاده جریان‌های مختلف سیاسی از بزرگان انقلاب، از جمله آیت‌الله طالقانی، چه تحلیلی دارید؟ احزاب و گروه‌های سیاسی همان‌طور که قبلاً هم عرض کردم به این نتیجه رسیده بودند که اگر می‌خواهند در جامعه حیثیتی کسب کنند، باید با چهره‌های روحانی همراه باشند و لذا از شخصیت‌هایی چون آیت‌الله طالقانی استفاده و خود را به روحانیت نزدیک کردند. این برنامه متأسفانه بعد از پیروزی انقلاب و تا به امروز هم به شیوه‌های مختلف، دنبال شده. چند سال قبل یکی از چهره‌های مجمع روحانیون مبارز می‌گفت که جوانان دانشگاهی از ما می‌خواهند که اگر تشکلی را راه می‌اندازند، ما عضو آن شویم و در پاسخ چرا، می‌گویند که اگر حزبی و گروهی باشد و از روحانیون، کسی عضو آن نشود، اساساً محلی از اعراب پیدا نمی‌کند. متأسفانه در طول این جریان باندازی‌ها و جناح‌بندی‌هایی که در کشور ما صورت گرفت، عناصری که نه به روحانیت، نه به روحانیون، نه به عالم دینی و حتی نه به امام اعتقاد دارند، خود را پشت چهره افرادی از روحانیت پنهان ساختند و سعی کردند با ایجاد اختلاف بین اقشار روحانی، هم به اختلافات دامن بزنند و وحدت روحانیت را بشکنند و هم با این سوء استفاده، برنامه خودشان را پیش ببرند و خود را بر کشور تحمیل کنند و مسلط سازند و مسلماً هر یک از این گروه‌ها بر کشور سوار شوند، اولین کسانی را که از

می‌آمدند، گاه از طرف ایشان برای امام نامه می‌آوردند. امام چه زمانی که در قم بودند و چه در نجف بودند، با آیت‌الله طالقانی کاملاً در ارتباط بودند. سایر علما هم همین‌طور. موردی را که الان یادم هست، جریان فوت آیت‌الله حکیم است. شاه بلافاصله بعد از فوت آقای حکیم، به آقای شریعتمداری و آقای آسید احمد خوانساری تلگراف زد. آیت‌الله طالقانی بلافاصله به قم آمدند و با آقای شریعتمداری ملاقات کردند و به ایشان گفتند که «اگر می‌خواهید به شاه جواب بدهید؛ خوب است که در پاسختان بعضی از مطالب را بیاورید، از جمله بازگشت امام و الغای کاپیتولاسیون و قوانین ضد اسلامی.» ظاهراً آقای شریعتمداری قبول کرده بود. ایشان ادامه می‌داد که من از قم که برمی‌گشتم، در ماشین از رادیو، تلگراف آقای شریعتمداری را شنیدم که، «موفقیت‌علیحضرت را در پیشبرد احکام اسلام از خداوند متعال خواهان.» آقای طالقانی این ارتباط‌ها را با حوزه‌ها داشتند، منتهی در حوزه‌ها عناصر متحجر بودند که با امام و بسیاری از شخصیت‌های روحانی سرناسازگاری داشتند و با مرحوم طالقانی همکاری نمی‌کردند. اما شخصیت‌های بسیاری هم ایشان را از سال‌ها قبل از قیام ۱۵ خرداد می‌شناختند و به روحیه مبارز و شجاع و مراتب علمی و ایمان ایشان واقف بودند.

امام در نجف چقدر در جریان مبارزات آیت‌الله طالقانی بودند؟ امام خواه ناخواه در جریان ریز مسائلی که در ایران می‌گذشت و مصائبی که بر روحانیت و حوزه‌های علمیه وارد می‌شد، بودند. امام در ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ از زندان آزاد شدند و در ۲۱ فروردین نخستین سخنرانی خود را برای دانشجویانی که با دسته گل از دانشگاه تهران آمدند، ایراد کردند. آنها گفتند که آیت‌الله طالقانی و عده‌ای از اساتید دانشگاه در زندان هستند. امام گفتند، «از زندانی بودن آیت‌الله طالقانی و مهندس افسرده نباشید. اگر این زندان رفتن‌ها نباشد، انسان به هدف نمی‌رسد. باید هدف را دنبال کرد. هدف استقلال ایران و اسلام و قطع ید اسرائیل است.» در نجف یک روز خدمت امام رستم و یک اسلحه کلت داشتم. یکی از این جوان‌های وابسته به مجاهدین خلق به نام حسین اخوان، آمده بود نجف. چرا آمده بود؟ نمی‌دانم. به من گفت، «می‌خواهم موقع رفت و آمد امام به حرم یاد درس، ایشان را همراهی و از جانشان محافظت کنم که سوء قصد به ایشان نشود و شما هم این اسلحه‌تان را به من بدهید.» من رستم و موضوع را با امام مطرح کردم. اسم مستعار حسین اخوان، محمود بود. به امام گفتم، «من یک اسلحه دارم. محمود آقا پیشنهاد می‌کند که من این اسلحه را در اختیار ایشان بگذارم تا در رفت و آمدها، شما را اسکورت کند.» امام لیختندی زدند و گفتند، «مثل اینکه محمود آقا می‌خواهد مرا هم مثل آقای طالقانی، شهیدنما کند.» من رویم نشد از امام سؤال کنم که این قضیه «شهیدنما» چیست. آدم بیرون و از حاج آقا مصطفی سؤال کردم که «شهیدنما» چیست؟ ایشان گفت که، «یک وقتی سران سازمان مجاهدین، آیت‌الله طالقانی را به منزلی برده و ایشان را تهدید کرده بودند که اگر مخالفت کنید، شما را



آیت‌الله طالقانی سعی می‌کرد اولاً با حضورش در آن جمع، تا حدی از تندروی‌های آنها علیه روحانیت جلوگیری کند. شعار «اسلام منهای روحانیت» بعد از حضور آقای طالقانی در نهضت آزادی، دست کم به شکل صریح مطرح نشد. درست است که نهضت آزادی در آن مقطع، در جهت وحدت حوزه و دانشگاه هم تلاشی نمی‌کرد، اما در جهت تخریب آن هم آشکارا فعالیت‌هایی نمی‌کرد و در مقطعی سعی داشت به خاطر حضور آیت‌الله طالقانی، بیشتر با روحانیت کنار بیاید.